

(بخش دوم و پایانی)

بابه سنگی و یاستگانی ترین ساز او



■ دکتر اسدالله شعور

بابه سنگی اول

نظر محمد معروف به بابه نظر و بابه سنگی یکی از بهترین سنگ نوازان سدهی بیستم میلادی در کشور بود که در دامان خانقاه چشتیه به سنگ نوازی معروف گشته، دامنه همکاری هنری او به رادیو افغانستان نیز کشانده شد و همراهی او با بسیاری از آهنگ‌های خانقاهی و محلی ثبت آرشیف رادیو افغانستان نیز هست. مهارت بابه نظر در نواختن سنگ و گرفتن ضرب‌های گوناگون تا جایی بود که به قول نابغهی بزرگ موسیقی معاصر و سرآمد طبله نوازان تاریخ افغانستان زنده‌یاد استاد محمد هاشم؛ اگر سه صد و شصت نوع ضرب موجود در تیوری تال نواخته می‌شد؛ بابه سنگی استعداد کامل آن را داشت تا بدون کمی و کاستی نوازندهی طبله را همراهی کند. و این مهارت نتیجهی عشق و علاقهی بابه به سنگ‌های همیشه موجود در جیبش و مداومت در نواختن آنها بود که هفتاد سال ادامه داشت. آنها را گاهی در کنار بیلتون و سایر شاگردان و پیروان بهایی جان به صدا در می‌آورد، زمانی در کنار استادی بزرگ چون سرآهنگ و هنگامی هم در هم‌نوازی با صدای هنرمندان عارف طبعی چون خاتم، رحیم غفاری و امثال ایشان. از این سبب کمتر هنرمندی را می‌توان سراغ گرفت که بابه سنگی در برنامه‌های خانقاه او را همراهی نکرده باشد.

ثبت دوازده آهنگ نیایشی استاد هاشم در خانقاه چشتیه در سال ۱۳۴۳ که در آن استاد عارف محمود با نواختن طبله و بابه نظر با نوای سنگ همراه اویند؛ در آرشیف جناب دکتر بلال در کانادا موجود است. با شنیدن این آهنگ‌ها در می‌یابیم که بابه سنگی در نگهداری و تداوم تال‌های گوناگون و پیچیده، حفظ و رعایت کامل لی و اجرای تادونه‌ها از چنان مهارتی برخوردار است که استاد عارف در نواختن طبله.

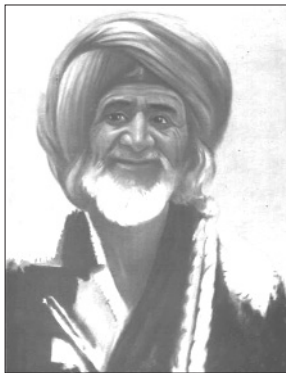
از آنجاییکه خانقاه کوچهی علیرضاخان در بخش آغازین حصه‌ی دوم جاده‌ی نو احدائی قرار داشت که مدخل شهر کهنه‌ی کابل بود؛ این جاده که زمانی حصه دوم جاده‌ی نادرپشتون نام داده شد و زمانی هم به نام جاده‌ی نادر معروف گشت و از طرف مقامات شهرداری به جاده‌ی صلح مسما گشت، امروز که خرابه‌ی بی‌بیش نیست، شاید به نام دیگری یاد شود. برنامه‌های این خانقاه که سه سال پیش دوباره احیا شد، در آن زمان معمولاً در شب‌های جمعه تدویر می‌یافت و از حسن تصادف محافل عروسی کابلان نیز اغلب در همین شب که فردای آن جمعه و تعطیل عمومی بود، برگزار می‌گردید؛ هنرمندان خرابات - در آن هنگام که از گروه‌های آفتاب‌لگن نواز سراغی نه بود - انحصار شادی این مجالس را در اختیار داشته، گوش‌های مردم را با موسیقی انباشته از ظرافت هنری آشنا می‌ساختند، چون نیمه‌های شب با اختتام توی‌ها رهسپار منازل شان می‌شدند، ناگزیر از مقابل آن خانقاه می‌گذشتند؛ و این هنگام که زمان اوج سماع صوفیان در خانقاه می‌بود، اکثر آنها را به‌سوی خود می‌کشاند تا به‌صورت دسته‌جمعی برای مجرای دادن و ادای احترام به حضرت خواجه معین‌الدین چشتی و شیخ عبدالقادر گیلانی وارد خانقاه گردند و پس از دادن مجرای صبحدم برای کوفت‌گیری به حمام کفش‌دوژی و یا حمام کوچهی علیرضا خان که در چند قدمی خانقاه واقع بود، می‌رفتند. از این رو بابه نظر با همه هنرمندان مسلکی خرابات از استاد قاسم، استاد غلامحسین و استاد سرآهنگ گرفته تا حسن شیدایی و عالم شوقی سنگ نواخته و تصور نمی‌کنم هنرمندی از این طبقه را سراغ گرفت که از همراهی سنگ او در هنگام نیایش و سماع بی‌نیصیب مانده باشد. همین امر بود که بابه نظر محمد به استادی مسلم در سنگ نوازی تبدیل گردیده، سر و کارش با دستگاه رادیو بیفتد و در آنجا که سازش را همه به هیچ

می‌گرفتند، یگانه هنرمندی گردد تا نوای سنگرا نیز از این طریق به گوش هموطنان برساند. پس حرف استاد هاشم در باره‌ی وی حقیقتی انکارناپذیر را بیان می‌کند و مقام او را در نواختن باستانی‌ترین ساز کشور ثابت می‌گرداند. چون بابه نظر با هنرمندان خرابات محشور و مانوس بود، از استادان آن محله بسیار چیزها فراگرفته بود. چنانکه استاد الفت‌آهنگ حکایت می‌کند: بابه که به شغل کهنه فروشی اشتغال داشت و دکان فروش وسایل و لوازم دست دوم او در گذر سنگتراشی که مدخل شور بازار بود، موقعیت داشت؛ اغلب استادان خرابات چون استاد غلامحسین، استاد سرآهنگ، چاچه محمود، چاچه فتح محمد و پسرش چاچه فقیر محمد، استاد هاشم، لاله خادم برادر استاد سرآهنگ، موسی قاسمی و امثال اینها همیشه با گذشتن از برابر آن که مسیر راه شان بود؛ ادای احترامی به بابه سنگی نموده و لحظه‌ای نیز با نوشیدن پیاله‌ای چای در آنجا دم می‌گرفتند. و این امر دکان او را به محل گردآمدن هنرمندان موسیقی مبدل ساخته بود؛ چنانکه در چند قدمی آن غرفه‌ی صحافی زنده‌یاد صوفی عشق‌ری نیز به محل جمع‌آمد شاعران معروف گشته بود. چنین پاتوق‌ها ناگزیر به محل بحث در باره موضوعات و مطالب مورد علاقه‌ی مشترک حاضرین مبدل می‌گردد و این امر اطلاعات بابه نظر محمد را در مورد موسیقی در سطح تخصص بالا برده و از او یک هنرمند کاملاً عیار خانقاهی ساخته بود که هنرش در روزگار زندگانی او نظیری کمتر داشت.

بابه نظر محمد که می‌گفت هفت پادشاه گردشی را در کشور به یاد دارد، باید در سالهای آغازین سلطنت امیر عبدالرحمان (۱۲۶۷ - ۱۲۸۰ ش / ۱۸۸۰ - ۱۹۰۱ م) به دنیا آمده باشد. از زندگی آغازین بابه معلوماتی بدست آورده نتوانستیم؛ ولی موسفیدان می‌گفتند که او در اوایل نوجوانی به خانقاه چشتیه‌ی شیر احمد خان - مستاجر مواد

گفتند که بابه به قبرکن دستور داده بود که مدفن سهره اش را به ژرفای یکمتر و پنجاه سانتی حفر کنند؛ چون از او پرسیدند که قبر انسان را شرعا تا ناف قبرکن عمیق می سازند و این که یک و نیم برابر آنست او در پاسخ می گفت نشود که خدا نخوابسته حیوانات روی زمین و یا حیوانات زیر زمین چون موش، مار و امثال اینها جسد سهره را بخورند؛ ازینرو لازمست که برای حفاظتش در عمق بیشتری مدفون گردد.

در وسط سرک شهدا یک مسجد تابستانی بود که فعلا آن را بنام صوفی عشق‌ری نامگذاری کرده اند، در سابق در زیرخانه‌ی کوچک این مسجد طی بیشتر از نیم قرن ملنگی زندگی می کرد که اکبر نامداشت و مرجع تمام چرسی‌های کابل بود. او چنان حافظه‌ی قوی داشت که اغلب کابلیان اصیل را با اسم سه نسل آنها می شناخت و میدانست که قبرستان خانوادگی آنها در کدام منطقه‌ی شهدا واقع است. چون این آشنایان را می دید، از دور صدا می زد؛ «آغا قربان جدت فلانی خان که نر آدم بود، آغا سر قبر سایره زیارت نمیکنی؟ یک فاتحه بگو که کاکه رحمان سر کل کابلی‌ها دین انداخته، قلنگ اکبر ملنگت هم از یادت نره!!»



تصویر اکبر ملنگ که در سال ۱۳۵۳ توسط استاد ربانی رسم استاد نقاشی لیبسی مسکی صنایع تربیت گردیده است.

از جوانمردی‌های بابه رحمان حکایات زیادی در افواه مردم شهر کهنه‌ی کابل است که عبار صفتی و کاکه‌گی تیبیک کابلی او را می‌رساند. بابه رحمان که بیرو طریقت چشتیه بود، طی بیشتر از پنجاه سال یک شب نیز حضور در خانقاه این طریقت را قضا نکرد. از سماع در حالت وجد و مدهوشی می‌افتاد، و یا دستمال‌هایی متعددی را به‌آب دیدگان تر می ساخت تا سوز درون را که ناشی از شدت عشقش به‌آفریدگار پاک بود، اندکی فرو نشاند. با اغلب هنرمندان خانقاهی و

همیشه در جیب واسکت داشت و یک سهره‌ی اصیل و خوشخوان و در یک قفس بسیار شبک و قیمت‌بها. او که به رسم عیاران قدیم در حالت تجرد و فقر به سر می‌برد، چنان جوانمرد بود که حاضر می‌شد برای رفع مشکل دیگران حتی جانش را هم نثار نماید. بابه به‌سنگ‌ها و سهره‌اش چنان عشق می‌ورزید که گویی بدون آنها زندگی برایش مفهومی ندارد. از قضا در اوایل دهه‌ی پنجاه سحرگاهی سهره را در داخل قفس بیجان یافت. چنان به‌ناله و فریاد پرداخت که دل سنگ را آب می‌کرد. همان روز دوستان او با تحریر اعلان فوتی‌یی را از رادیو شنیدند که در آن آمده بود: عبدالرحمن واسکت فروش نسبت وفات سایره به اطلاع دوستان می رساند که جنازه‌ی مرحومی ساعت نه صبح فردا از منزل نشان واقع کوچه‌ی موچی پرک سراجی برداشته شده، در شهدای صالحین به‌خاک سپرده می‌شود. چون در زبان گفتاری کابل سهره‌ها را سایره تلفظ می‌کنند و این واژه اسم زاننه نیز هست، از این رو غلام‌غوث نوکریوال شعبه‌ی اعلانات رادیو که سواد پایینی داشت، گمان کرده بود که منظور بابه رحمان از سایره ممکن است یکی از خانم‌های خانواده‌اش باشد، اعلان فوتی‌ی او را به‌نشر رسانده بود؛ ولی دوستان بابه رحمان که میدانستند او به‌جز از سهره‌ی کسی دارد و نه چیزی، با آنهم خود را به‌جنازه رساندند و گروه بیست، سی نفری جسد پرنده را با مراسم خاصی در دستمال جدید ابریشمی پیچانده با احترام به شهدای صالحین منتقل و در آنجا دفن کردند. بعد از مراسم تدفین و فاتحه دوستان بابه رحمان که از وی می‌پرسیدند؛ این چی‌کاری بود که کردی؟ او در پاسخ می‌گفت: من در همه زندگی کسی را نداشته‌ام و سهره‌ام یگانه فردی بود در حالات غم و بی‌کسی تنهایم نگذاشته با خوانش خود غم را از دلم بیرون می‌ساخت، فکرم را به سوی دیگری متوجه می‌کرد تا زیاد غصه بر دلم چنگ نزنند؛ پس ناجوانمردی است که همچو دوست غم‌خوار را در مرگش فراموش کرد و جسدش را همچو یک شی ناچیز به‌دور انداخت. این می‌گفت و گریه سر میداد و با این کار تحسین دوستان را برمی‌انگیخت.

استاد محمدعارف طبه نواز که فعلا در اسکاتلند به سر می‌برند؛ و یکی از اشتراک‌کننده‌گان جنازه‌ی سهره‌ی بابه عبدالرحمن بودند؛ طی یک صحبت تلفنی

دامنه‌ی شهدای صالحین موقعیت داشت) و بعضاً هم در دامنه‌ی سیاه سنگ برگزار می‌گردید؛ با بابه شیر نینواز، حاجی سلام چوب باز که هنوز در قید حیات بوده، بیش از نود سال عمر دارد؛ و محمدعالم مسگر که او نیز حیات دارد و فعلا در پشاور به سر می‌برد؛ مضاف می‌داد و با حرکات چابک، ضربات سریع چوب حریف را با سپر کوچک چرمی اش دفع می‌کرد و به حمله‌ی متقابل می‌پرداخت، مابه‌ی تحریر بیننده می‌گردید.

در دهه‌های بیست و سی خورشیدی که پهلوانی مانند گذشته‌ها محبوب‌ترین رشته‌ی ورزشی جوانان کابل بود، و پهلوانان سربرآورده‌ی آن روزگار چون خلیفه نظام، پهلوان برات- معروف به برات‌کته- پهلوان یاسین، پهلوان غلام رسول، تاج محمد مسگر، رحیم مسگر، غلام جان بینی حصار، پهلوان شیرملنگ، غلام سخی فراهی، عارف کبابی، سلام مسگر، خلیفه علی گل، خلیفه محسن، عبدالله‌جان دروگر، رسول برنج فروش، محمود شیخ محمدی، خلیفه محراب معروف به محراب‌ونگ و ننگ، غلام رسول، امین برقی، غیاث بچه‌ی روغن، دادخدای چاریکاری، بابه فتاح پوپل، نعیم بچه‌ی برقی و برادرش امین، خواجهمیربابا، محمود پنجشیری، اسلام الدین، ویس الدین، پهلوان چکری و امثال ایشان در هر کاره‌های استادانی چون خلیفه نظام، خلیفه یاسین، خلیفه رحیم بلال، خلیفه شیرملنگ که در پهلوانی استاد امیر حبیب‌الله کلکانی بود؛ خلیفه غیاث و مانند اینها که در ده‌افغانان، عقب بازار مسگری، ریکاخانه، دروازه‌ی لاهوری و شوربازار واقع بودند؛ بابه رحمان در برنامه‌های ضرب‌میل با بابه‌شیر، توکل، بابه غفور مقلد و حکیم مستانه در نواختن نغاره همراهی میکرد و به لاره (لاریه)‌های پهلوانی که به‌قول محترم حاجی عبدالرحمن معروف به گل لالا اغلب آنها توسط بابه شیر کمپوز می‌گردیدند، جان میداد. دوست گرانمایه و دبیرستانی ام حضرت خادم العرفا رحیم غفاری که مولد و پرورشگاه نخستین ایشان نیز گذر سراجیست و با بابه سنگی برنامه‌های متعددی در خانقاه‌های چشتیه‌ی کابل داشته است، و از هر لحاظ با زندگانی و هنر بابه رحمان آشنایی کامل دارند، حکایت می‌کنند که بابه سنگی دوم از آن‌عارفان سوخته دل و پاکبخت‌های بود که در زمین سایه ندانست و در آسمان ستاره. همه دار و ندار زندگی او یک جوهره سنگ بود که

محبت و دوستی

- * گاهی که مهربانی می کنیم، بر شأن دیگران می افزاییم و این اساس دوست داشتن است.
- * دوست وفا دار داروی شفا بخش زندگی است.
- * وقتی انسان می تواند دوست واقعی داشته باشد که خودش هم یک دوست واقعی باشد.
- * دشمنی کسی را در دل راه مده که تو را همیشه غمگین می سازد.
- * دل دوستان آزرده، مراد دشمنان برآوردن است.
- * دوست تو کسی است که هرگاه کلمه ی حق از تو بشنود خشمناک نشود.
- * دوستی و دشمنی افراد احساساتی قابل دوام و اعتبار نیست.
- * غریب در دنیا کسی است که دوست ندارد.
- * از دوست نباید بیش از آن خواست که از نسیم صبح و بوی گل توقع داریم.
- * تا کسی همه را دوست نداشته باشد، نمی تواند همه را دوست داشته باشد.
- * دوستی نعمتی است که تنها برای شادکامی کافی است؛ لکن ما آن را به تمنای نعمت های دیگر، آلوده و مکدر می کنیم.
- * دوستی یعنی اتحاد دو روح بر ضد دنیا.
- * زخمی را که معشوق می زند، می توان به دست دوست مرهم گذاشت؛ اما درد بی دوستی را هیچ معشوقی نمی تواند دوا کند.



این رویداد تأیید هنر پایه سنگی را توسط بزرگترین موسیقیدان سدهی بیستم کشور نشان داده موضع و موقف تشویق کننده و حمایتگرانه‌ی این نوا بی موسیقی کشور را در برخورد با استعدادها نشان می‌دهد. چون پایه سنگی از دوستان نزدیک استاد سرآهنگ بود، در آنگاهی که وی بعد از یک عمر در بدری و خانه بدوشی در اواخر عمر (۲۷ / ۳ / ۱۳۵۲)، استطاعت صاحب شدن منزلی را یافت، پایه سنگی خانه‌ای در خور توانایی مالی و شان استاد در منطقه‌ی باغ‌علیمردان پیدا کرد و در محکمه نیز به عنوان یکی از شاهدان انتقال ملکیت آن خانه به استاد، حضور یافت. عکسی را در عنوان این مقاله ملاحظه می‌کنید یگانه تصویر موجود پایه سنگی است که با تشکر از لطف جناب استاد الطاف‌حسین سرآهنگ از قباله‌ی آن خانه کاپی گردیده است.

در اخیر این نکته را که باید در شماره‌ی گذشته یاد می‌کردیم، به عرض می‌رسانیم که موقعیت مهم یافتن سنگ در آهنگ‌های خانقاهی از اهمیت ضرب در موسیقی مذهبی ما ناشی می‌شود. زیرا چه آهنگ‌های خانقاهی از قوالی گرفته تا غزلیاتی که توأم با ذکر خوانده می‌شوند و چه آوازهای تکبیه‌خانه‌یی از نوحه‌های سینه زنی تا آهنگ‌های شبیه گردانی که با ضرب دهل و سنج به نمایش گذاشته می‌شوند؛ همه آهنگ‌های ریتمیک بوده ضرب در آنها نقش اساسی دارند. حقیقت امر این است که اگر به این مراسم‌ها و آهنگ‌ها نام موسیقی بدهیم و یا نه از نظر علم موسیقی که بخشی از فزیک صوت است تفاوتی میان ساختار ذکر، سینه زنی و ضرب نوازی وجود ندارد، آنچه اینها را از یک دیگر متمایز می‌سازد، وسیله‌ی نواختن ضرب است در حالیکه اصول همان یکی است که با خنجره، زدن به سینه و زانو و یا نواختن بر یک ساز ایجاد می‌گردد و بر شنونده تأثیر گذارده، احساسات او را به شور در می‌آورد. و همین اصل ضرب در موسیقی مذهبی بوده که به سنگ در موسیقی خانقاهی مقامی بس والا بخشیده است.

یادداشت: در شماره‌ی گذشته اسم مستری امان جک ساز که از استادان بزرگ سنگ نوازی بود، مستری نور محمد آمده است که با ابراز تشکر از استاد شریف‌غزل از آلمان و جناب دکتر قیوم بلال از برامتون به تصحیح آن می‌پردازیم.

هنرمندانی که برای دادن مجرای به آنجا سر می‌زدند، سنگ می‌نواخت و این مداومت او را نیز به استاد کامل ضرب نوازی میدل گردانیده بود. از این جهت وی نیز مانند پایه نظر سنگی مشکل‌ترین تال‌ها را با استادان طبله چون استاد هاشم مرحوم و برادرانش استاد آصف چشتی و استاد عارف محمود، استاد نسیم، استاد داد محمد الفت‌آهنگ، استاد فضل‌احمد، استاد محمد ولی و مانند اینها می‌نواخت و از کسی عقب هم نمی‌ماند، ولی هیچگاهی ادعای فهم در موسیقی و ضرب نوازی را نیز نکرد، بلکه همیشه با شکسته نفسی خاص عارفانه اش می‌گفت من نه هنرمندم نه نوازنده، صرف آرزو دارم خدمتی به حضرت خواجه‌ی غریب نواز نموده، در گرم نگهداشتن لنگر او سهیم باشم تا باشد که به طفیل او خداوند گناهانم را بیامرزد. و چنین بود نصب‌العین جوانمرد و عارفی چون پایه رحمان سنگی تا پایان حیات دنیوی اش. روانش شاد و راهش پر از رهروان پاکدل و نیکنهاد باد!

جناب حاجی محمد کبیر ناصری حکایت می‌کنند که در یکی از عرس‌های بزرگ که در سال ۱۳۴۹ در خانقاه برگزار بود، استاد مرحوم سرآهنگ ترانه‌ی صوفیانه معروف خود من جان خراباتم را با کیفیت بی‌نظیری می‌خواند. زنده‌یاد کبیررحیمی در نواختن دلربا، استاد محمد هاشم در نواختن طبله و پایه رحمان در نواختن سنگ استاد را همراهی می‌کردند، در هنگام اجرای تادونی استاد هاشم می‌خواست هنری به خرج داده و استادی خویش را یکبار دیگر به مردم نشان بدهد؛ ولی پایه سنگی خواست عین کار را با نواختن سنگ انجام دهد، این امر که هوای ایجاد شده در ذهن استاد هاشم را مختل می‌ساخت او را واداشت تا با نگاه متغیر پایه را حالی سازد که دست از مسابقه بردارد. استاد سرآهنگ که متوجه این امر گردید، فوراً نواختن را متوقف ساخت و خطاب به پسرخاله اش استاد هاشم گفت: اگر نادرست می‌نواخت حق داشتی به طرفش چپ نگاه کنی؛ ولی او که کاملاً با قاعده و زیبا می‌نوازد و از طرف دیگر ما در خانه‌ی فقیریم نه در کنسرت، همه‌ی ما نیازی داریم به حضور عارفان بزرگ. بیایید که با هم عرض ارادت کرده هنر خود را به عنوان نذرانه به خدمت صاحب عرس پیشکش کنیم. پایه هم از ما هیچ کمی ندارد. بگذار هریک ما به شیوه‌ی خود و با ساز و هنر خویش روی نیاز به این بزرگان آوریم!